

مِخْمَس ((ای یاریگانه))
ای چهچه ی بلبل مست از تو نشانه
ای بوی گل نرگس و ای یار یگانه
ای شور و نشاط همه عالم به تو بسته
ای یار نکو منظر و ای مهر زمانه

((جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه)) *

ای خاک کف پای تو را سُرمه ی دیده
پایان ره دور و شبم را تو سپیده
ای سلسله ی موی تو چون حلقه ی دامی
پا بسته ی این دامن و بس رنج کشیده

صد حیف به مرغی که از این دام پریده

رؤیای شب وصل تو آرامش جانم
یاد تو شکوه سخن و شور زبانم
مشقی ننویسم مگر آن عهد تو باشد
یا ندبه ز هجر تو در آدینه بخوانم

هر چند که اسرار حضور تو ندانم

ای پرده نشین باغ به تاراج خزان رفت
صد دیده چو نرگس به شقایق نگران رفت
از کوچه ی ما سایه ی صد سرو روان رفت

اشک از رخ ماریخت و چون آب رزان رفت

باز آی و بین تا که چه گل های جوان رفت

ای چهره ی زیبای تو، ماه شب تارم
خال لب تو، مَرهَم زخم دل زارم
با یاد غمت داغ شقایق به دلش ماند
چون زخم که مانده به تن باغ و بهارم

از نغمه ی دلمرده ی مرغان گله دارم

باید که چو سیمرغ همه پر بگشاییم
بی بال اگر هَم شده مردانه بیاییم
یکرنگ و هم آوا شده، ای گل به خیالت
از پيله ی تزویر چو پروانه در آییم

گر پنجره را رو به رخ دوست گشاییم

سرمست حضور تو نه در فکر ظهور است
پالایش جان کرده و مستغرق نور است
ای دل تو اویس قرنی باش برایش
زیرا که صفای دل تو رمز عبور است

ناپاکی از آن آیه ی تطهیر به دور است

»تضمین از شیخ بهایی و ایشان هم تضمین از خیالی بخارایی

سروده = قاسم بدره- یاسوج. بازآرایی تابستان ۱۴۰۴